

کتاب یوشع

Joshua

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

June 30, 2011

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته‌ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —

معرفی

«در اینجا کانون مقدسی با یک کتاب سرشار از ظرایف تاریخی به ما معرفی شده است که در قالب یک سرگذشت پر بار به بیان مسائلی از جمله نسل ما، می‌پردازد، ولی فقر شناخت تاریخی سدی است در مقابل درک درست آن.»

— پائولوس کاسل (Paulus Cassel)

1. جایگاه منحصر به فرد رساله یوشع در کانون

کتاب یوشع نبی پلی است اجتناب‌ناپذیر بین کتب موسای نبی و کتب تاریخی اسرائیل در سرزمین کنعان. در نظم نوین کتاب‌های عبری و مسیحی رساله یوشع پنجمین کتاب عهد عتیق می‌باشد. برای دنیای مسیحیت رساله یوشع اولین کتاب از دوازده کتاب تاریخی (یوشع تا استر) و برای یهودیان اولین کتابی محسوب می‌شود که آنها را «انبیاء پیشین» می‌نامند (یوشع تا عزرا - نحمیا، رساله روت و تواریخ، در آخر عهد عتیق عبری آمده‌اند).

جانسن (Jensen) با جملات زیر به اهمیت رساله یوشع اشاره کرده است:

در واقع رساله یوشع اوج تاریخی مترقی می‌باشد که سرآغاز یک تجربه جدید برای اسرائیل است. بدین ترتیب بیان تاریخی این رساله جایگاه سوق الجیشی خاصی در عهد عتیق بدان بخشیده است.

2. نویسنده

کتاب یوشع در عین حال که تخلصی است اما آن نیت قدیمی که بانی عمده آن یوشع بود، بعد از مرگش توسط ایلعازر کاهن اعظم و پسرش فین هاس تکمیل گردید. رساله یوشع شامل موارد درخشانی است، و چنین می‌نماید که نویسنده خود شاهد عینی موارد بوده است. وقایعی نیز با ضمیر اول شخص (من، ما) آمده‌اند که می‌توان به 1:5 و 6 اشاره نمود. همچنین این رساله به طرز خاص نشان می‌دهد که یوشع پاره‌ای اسناد نوشتاری را در اختیار داشته است (9:18 و 26:24). این واقعیت که رحاب در زمان نگارش رساله هنوز زنده بوده است (25:6)، با این فرض که یوشع نویسنده اصلی این رساله است، مطابقت دارد.

3. تاریخ

تاریخ این رساله بخشی موکول به تاریخ نگارش سفر خروج است (قرون 15 تا 13 پیش از میلاد)، ولی با توجه به واقعیت‌ها، بیشتر محافظه کاران تاریخ آن را در اواسط قرن چهارده پیش از میلاد، تخمین زده‌اند. محدوده تاریخی 1400 تا 1350 پیش از میلاد به دلایل زیر درست‌تر به نظر

می‌رسد: رساله یوشع می‌بایست قدیمی‌تر از زمان سلیمان (مقایسه کنید 10:16 را با کتاب اول پادشاهان 16:9) و همچنین پدرش داود (مقایسه کنید 63:15 را با دوم سموئیل 5: 5-9) باشد. از آنجا که در رساله یوشع 6-4:13، فنیقیان را «صیدونیان» نامیده است، می‌شود تاریخ آن را متناسب به سال 1100 پیش از اینکه صور، صیدون را تحت انقیاد خود درآورد دانست، زیرا فلسطینیان، فلسطین را بعد از آن واقعه اشغال کردند، ولی هنوز مشکلی برای زمان یوشع محسوب نمی‌شدند.

4. پیشینه و زمینه

همانطوریکه سفر خروج داستان واقعی پیشگامی خدا در خروج مردمش از مصر می‌باشد، رساله یوشع نیز داستان واقعی پیشگامی خدا در ورود مردمش به سرزمین موعود می‌باشد. کار نیکویی را که خدا از پیش آغاز کرده بود، علیرغم بی‌ایمانی قوم اسرائیل تکمیل نمود. آنچنانکه خواهیم دید مردم عوض نشده بودند، آنها هنوز هم بی‌ایمان بودند، با این وجود کلام خداوند تحقق یافت و ذریت (نسل) ابراهیم در سرزمین موعود مستقر شدند (پیدایش 13:15-16) و ریشه دوانیده، رشد نمودند.

وقایع این رساله دنباله گزارشات آخرین فصل‌های کتاب تثنیه می‌باشد. مردم اسرائیل در وادی موآب در شرق رود اردن مستقر شدند. موسی مرده بود و یوشع فرمانده روحانی و نظامی بنی‌اسرائیل شده بود. او در شرف رهبری مردم از عبور از اردن و ورود به اراضی موعود بود. شریعت آنچنانکه توسط موسی آورده شده نمی‌تواند مردم خدا را به میراث خود برساند. تنها مسیح و آنهم مسیح قیام کرده از مردگان که توسط یوشع به تصویر کشیده شد، می‌تواند مردم خدا را به میراث واقعی خودشان برساند.

لازم است که ما به مرور پاره‌ای از حقایق مهم در مورد یوشع بپردازیم. موسی نام او را از هوشع به یوشع عوض نمود (اعداد 13:16). یوشع از قبیله افرایم (اعداد 8:13) و خادم شخصی موسی بود (یوشع 1:1). او قبلاً فرمانده‌ای بود که در جنگ‌های خداوند شرکت داشت. او بنی اسرائیل را در اولین جنگ‌شان با عمالیک هدایت کرد (خروج 17) و بعد از واقعه مصر اولین فرمانده سپاه اسرائیل بود. اما آنچه که موجب شد که جانشین موسی و رهبر قوم گردد، نه شجاعت او بلکه قدرت روحانی و ایمان او بود. او در غالب مردی جوان مرتباً وارد خیمه اجتماع می‌شد (خروج 33:11). او در کوه سینا همراه موسی بوده است (خروج 17:32) او وکالیب تنها کسانی بودند که سرزمین موعود را همراه با نسل دوم قوم، سی و هشت سال بعد از سکونت قوم در قادش برنیع، با چشم خود مشاهده کردند (اعداد 14:6-10). یوشع که تربیت شده توسط موسی بود اینک از سوی یهوه مأموریت یافت که قوم را رهبری کند، هر چند که سن او متجاوز از نود سال بود.

گزارش

1. تصرف سرزمین موعود (فصول 1-12)

الف - تدارک برای گذر از اردن (فصل اول)

ب - جاسوسان اریحا (فصل دوم)

ج - عبور از اردن (1:3 الی 1:5)

د - وقایع جلجال (12-2:5)

ه - فتح اریحا (13:5 الی 27:6)

و - مسافرت در عای (1:7 الی 29:8)

ز - تجدید عهد در شکیم (30:8 - 35)

ح - پیمان نامه با جبعونیان (فصل نهم)

ط - جبهه جنوبی (فصل دهم)

ی - جبهه شمالی (فصل یازدهم)

ک - خلاصه فتوحات (فصل دوازدهم)

2. تقسیم کردن سرزمین موعود (فصول 13 تا 24)

الف - سرزمین هائی که می بایست تصرف می شد (7-1:13)

ب - تخصیص زمین (8:13 الی 51:19)

1) سهم قبیله روبین، جاد و نصف قبیله منسی (8:13 - 33)

2) سهم قبیله یهودا (فصول 14 و 15)

3) سهم قبیله یوسف (فصول 16 و 17)

4) سهم بقیه قبیله ها (فصول 18 و 19)

ج - شهرهای پناهگاه (ملجاء - فصل بیستم)

د - اطراق در شهرهای ملجاء

ه - شهرهای لاویان (فصل 21)

و - مذبح شرق اردن (فصل 22)

ز - وصیت یوشع خطاب به رهبران اسرائیل (فصل 23)

ح - وصیت یوشع خطاب قوم اسرائیل (15-1:24)

ط - تجدید عهد در شکیم (28-16:24)

ی - مرگ یوشع (29:24 - 33)

تفسیر

I - تصرف سرزمین موعود (فصول 1-12)

الف - تدارک برای گذر از اردن (فصل اول)

9:1-9) خداوند یوشع بن نون را مأموریت داد که قوم بنی اسرائیل را رهبری نماید. سرزمین کنعان به قوم اسرائیل وعده داده شده بود، ولی لازم بود که قوم اسرائیل آن سرزمین را از نگو در جنوب لبنان و در شمال از مدیترانه، در غرب تا نهر فرات در شرق، تصرف نماید (آیات 3 و 4). یوشع برای تحقق این امر خطیر می‌بایست قوی و دلیر و مطیع باشد. اینک ما آگاه می‌شویم که هرگاه دلها و افکار خود را متوجه کلام خدا و اطاعت از آن بنمائیم، فیروز و کامیاب خواهیم شد (آیه هشتم)

خداوند سه بار به یوشع فرموده است که قوی و دلیر باشد (آیات 6، 7، 9). ابعاد و طول زمانی مأموریت پیش رو، فشار و زحمت رهبری میان مردم کله شق و فقدان مرشد روحانی قوم، یعنی موسی، وظیفه‌ای بسیار سنگین برای یوشع محسوب می‌شد. ولی خداوند بی آنکه یوشع را مجهز کرده باشد، او را دعوت نکرد. دلایل محکمی برای قوی و دلیر بودن یوشع وجود داشت: و عده خدا (آیات 5 و 6)؛ پیروزی حتمی کلام خدا (آیات 7 و 8)؛ راهنمایی امین؛ حضور خدا (آیه 9) و قدرت حمایت کننده خدا.

تی‌آستین اسپارکس (T. Austin Sparks) می‌نویسد:

مبارزه واقعی ایمان را در اینجا مشاهده می‌کنیم. مهم نیست که ما چه کسی هستیم، بلکه مهم اینست که او کیست! مهم نیست که ما چه حسی داریم، بلکه مهم حقایق اوست.

18:10-18) به قوم فرمان داده می‌شود که توشه خود را حاضر و آماده سفر به سرزمین کنعان شوند. همچنانکه روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی در شرق اردن مستقر شدند، بقیه مردان قوم همراه با یوشع می‌باید به تصرف زمین موعود بپردازند؛ سپس می‌توانند به زمین خود و نزد خانواده‌های خود بازگردند (آیات 12-15). آنها با این امر موافقت کردند (آیات 16-18) و قرار بر این شد که هر کسی که از این فرمان سرپیچی کرده و بازگردد گشته شود.

در بعضی از سرودهای روحانی عبور از اردن را به مرگ و سرزمین کنعان را به بهشت تشبیه کرده‌اند. اما کنعان بهشت نبود، کنعان جای جنگ و گریز بود، در حالی که در بهشت جنگ و گریزی نیست. در واقع سرزمینی کنعان تصویرگر میراث روحانی کنونی ماست. اینک تمامی زمین از آن ماست، ولی باید آن را از طریق اطاعت کلام خدا، طلب موعود و جنگ نیکوی ایمان، صاحب شویم.

ب - جاسوسان اریحا (فصل دوم)

2:1 الف) یوشع بن نون در تدارک تصرف سرزمین موعود، دو مرد جاسوس را از شکیم به اریحا فرستاد. چنین اقدامی حاکی از بی‌ایمانی یوشع نبود، بلکه یک نوع اقدام نظامی بود. چنین اقدامی مثل اقداماتی که سال‌ها پیش انجام گرفته بود، گسترده و فراگیر نبود.

2:1 ب-24) جاسوسان اعزامی در خانه زن زانیه‌ای ساکن شدند. آنچنانکه کیل و دلیچ (Keil and Delitzsch) اشاره می‌کنند، «ورود جاسوسان به داخل چنان خانه‌ای نباید بیش از حد مورد سوء ظن واقع شود.» برداشت روشن از داستان حاکی از اینست که راحاب از فتوحات درخشانی که یهوه به مردم یهود ارزانی داشته بود، چیزهائی شنیده بود (آیات 8 - 11). او به این نتیجه رسیده بود که خدای آن قوم، باید همان خدای واقعی باشد، بنابراین به این خدای واقعی متوکل شد و یک ایماندار واقعی گردید. او واقعیت ایمان خود را با حفاظت جاسوسان، در اوج تسلیم شدن سرزمینش، اثبات نمود.

جاسوسان به راحاب قول دادند که او و خانواده‌اش می‌توانند با آویختن طناب یا ریسمان قرمز به دریاچه خانه، و جمع شدن تمام اقوام او در هنگام حمله به اریحا، جان سالم به در برند (آیات 6 - 21). ریسمان قرمز، ما را به یاد خونی که بر سر در خانه اسرائیلیان در فصح اولیه پاشیده شد، می‌اندازد (خروج فصل 12).

وقتی که جاسوسان ملک اریحا از راحاب راجع به محل اختفای جاسوسان اسرائیل سؤال کردند، به آنها گفت که شهر را ترک کرده‌اند (آیه 5). هنگامی که مردان اریحا به جستجوی جاسوسان در راه اردن مشغول بودند، راحاب آنها را به کوهستان فرستاد. آنها بعد از سه روز پنهان شدن در کوهستان از اردن فرار کرده و گزارش دلگرم‌کننده‌ای برای یوشع آوردند (آیات 22-24).

«اعمال» راحاب او را عادل نمود و نه گفتارش (یعقوب 2:25). کتاب مقدس حیلۀ آن زن را نستوده است (آیات 4 و 5) بلکه ایمان او را ستوده است (عبرانیان 31:11). یعقوب نیز کار راحب را ناشی از ایمانش می‌داند (یعقوب 2:25). او زندگی خود را به خطر انداخت تا زندگی جاسوسان را حفظ کند چونکه معتقد به قدرت و اقتدار خدای ایشان بود. به همین ترتیب در روز خداوند ما، برخی خارج از حوزه اسرائیل ایمان بیشتری از خود نسبت به شاهدان عینی جلال او، نشان می‌دهند (عبرانیان 6:11).

ج - عبور از اردن (1:3 الی 1:5)

3:1-13) زمان گذر از رود، اردن در وضعیت طوفانی بود. کاهنان از سوی خداوند مأمور شدند که پیش رفته و تابوت عهد را حمل کنند (آنچنانکه در اعداد 15:1-4 می‌خوانیم، معمولاً قبیله بنی‌قهاث مأمور حمل تابوت عهد بودند ولی در این موقعیت خاص این مأموریت به عهده کاهنان نهاده شد. به

مردم فرمان داده شد که دورادور به دنبال تابوت عهد بروند و همیشه فاصله خود را با آن حفظ کنند. تابوت عهد نماد مسیح است. ما باید ضمن حفظ حرمت و عدم تلاش در جهت پی بردن به اسرار شخصیت مسیح، فاصله لازم را با او حفظ کنیم، چونکه رموز و اسرار شخصیت مسیح برای فکر انسان بسیار ژرف است. یکی از بدترین کفرها در تاریخ مسیحیت برخاسته از چنین تلاش بیهوده‌ای است. ولی ما باید همیشه مسیح را در نظر داشته باشیم و این اقدام ما را نسبت به پیروزی مطمئن می‌سازد.

3:14-17) وقتی که **پایهای کاهنان** به آب رود اردن فرورفت، اعجازی واقع شد. رودخانه در شهر **آدم** در چندین مایلی محل ورود کاهنان، از جریان باز ایستاد و آبها بر هم توده شدند و جریان آب به دریای نمک (دریای مرده) قطع گردیده و قوم به خشکی گام نهادند. مشابه مورد فوق یکبار در سال 1267 در رود اردن اتفاق افتاد و آن زمانی بود که جریان آب به مدت ده ساعت قطع گردید و بار دیگر هم در سال 1927 برای مدت 24 ساعت جریان آب رود اردن قطع شد. علت هر دو مورد هم زلزله بود. به هر حال دی.کی. کمپبل (D.K. Campbell) می‌گوید که دلایل زیادی در دست است که مورد فوق نه یک اتفاق طبیعی، بلکه اعجازی خاص بوده است:

بسیاری از عناصر ماوراء الطبیعه با هم جمع شدند: (1) واقعه قطع آب نتیجه تحقق یک پیشگویی بود (3:13 و 15). (2) زمان واقعه دقیق بود (آیه 15). (3) واقعه زمانی اتفاق افتاد که رودخانه سیلابی بود (آیه 15). (4) دیوارهای از آب برای چندین ساعت تشکیل شد، و شاید هم در سراسر روز (آیه 16). (5) بستر گل آلود رودخانه بلافاصله خشک شد (آیه 17). (6) آبها بلافاصله پس از عبور مردم و به محض قدم نهادن کاهنان به خشکی به جریان افتاد (4:18). قرن‌ها بعد ایلیا و الیشع نبی از همان رودخانه به ترتیب فوق عبور کرده و به سمت شرق رفته (دوم پادشاهان 2:8). اگر به جهت توجیه گذر کردن بنی اسرائیل از رود اردن تحت رهبری یوشع یک پدیده طبیعی لازم است، آنگاه می‌شود نتیجه گرفت که در هنگام گذر ایلیا و الیشع دو زلزله بلافاصله اتفاق افتاده است، و این اندکی دور از انتظار است.

تابوت عهد نماد خدا بود که مردم را در گذر از رود اردن هدایت نمود، آنچنانکه آنها را در پیروزی بر سرزمین غرب رود اردن هدایت نمود. خدا حضور خود را در قطع شدن جریان آب اردن در پیش پای بنی اسرائیل نشان داد.

کاهنان در بستر خشک رود گام نهادند و سپس توقف کردند و آنگاه **جميع اسرائیل بر خشکی عبور کردند.**

4:1-24) خداوند **دوازده مرد** (از هر قبیله یک نفر) را مأمور کرد که هر یک سنگی از اردن بردارند و در جایی که قوم برای اولین بار یعنی در غرب اردن مستقر شدند، نصب نمایند. بر این

اساس این یادواره در جلجال به عنوان یادگار ابدی برای نسل‌های بعد و اعجاز بند آمدن آب رود اردن توسط خدا برای عبور اسرائیلیان و ورودشان به خشکی، نصب گردید.

قبایلی که سهم خود را از شرق رود اردن مالک شدند عبارت بودند از: **بنی‌روبین، بنی‌جاد، و نصف سبط منسی** که افراد مسلح را برای کمک به برادران خود برای تصرف سرزمین کنعان اعزام داشتند. گرچه قدرت جنگ دو قبیله و نصف قبیله بیشتر از صد هزار مرد بود (رجوع کنید به اعداد فصل 26)، تنها چهل هزار نفر از رود اردن عبور کردند، و احتمالاً باقیمانده آنها برای حفاظت از سرزمین و خانواده‌های خود، باقی ماندند.

بعد از اینکه تمامی قوم از جمله مردان دو قبیله و نیم از رود گذشتند و بعد از اینکه **دوازده سنگ** از اردن بیرون آورده شد، یوشع آنها را در جایی که کاهنان ایستاده بودند نصب نمود. سپس به محض اینکه کاهنان همراه با تابوت عهد قدم به ساحل غربی نهادند، **آب اردن به جای خود برگشت.**

سنگ‌های قرار داده شده در بستر رود اردن نمایانگر هویت مسیح در مرگ است. سنگ‌های قرار گرفته در ساحل غربی نمایانگر هویت مسیح در رستاخیز اوست. با متوقف شدن جریان آب رود اردن **خداوند یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت**، آنچنانکه از پیش موسی را بزرگ ساخته بود. قبل از آن یوشع یک خادم بود که در سایه موسی خدمت می‌کرد و راه خدا را می‌آموخت. اینک زمان آن رسیده بود که بزرگ شود چون **«هر که خویشتن را فرود آرد، سرافراز گردد»** (لوقا 11:14).

سرانجام قوم در روز دهم از ماه اول، از اردن بر آمدند و این چکیده تلاش چهل ساله خروج بنی اسرائیل از مصر بود که در مدت پنج روز تحقق یافت و این زمان درست مقارن بود با تدارک عید فصیح (ر.ک خروج 2:12 و 3).

1:5) ساکنان کافر کنعان وقتی خبر اعجاز‌آمیز عبور ارتش عبرانی را از رود اردن شنیدند، شوکه شدند.

د - وقایع جلجال (2:5 - 12)

2:5 - 9) این بخش شامل وقایعی است که در **جلجال** اولین اردوگاه در کنعان اتفاق افتادند. در آنجا تمام مردان قوم ختنه شدند (آیات 2 - 9) و سپس **عید فصیح** را برای اولین بار در کنعان برگزار نمودند (آیه 10). سپس **منّ موقوف شد** (آیات 11 و 12)، آنگاه در آنجا یوشع سردار لشکر **خداوند - عیسی** مسیح را ملاقات نمود - (آیات 13 - 15).

خداوند به یوشع فرمان داد تا سنت ختنه را احیاء نماید. تمام ذکور آن قوم، تمام مردانی که از مصر بیرون آمدند مختون (ختنه شده) بودند، ولی آن مردان جنگی همگی در زمان صدور این فرمان مرده بودند (تثنیه 2:16). مراسم ختنه به مدت **چهل سال** اجراء نشده بود. در ضمن این چهل سال آوارگی نسل تازه‌ای برخاسته بود و این نسل جدید می‌بایست تسلیم سنت ختنه به عنوان نشانه‌ای از احیاء شدن و برخوردارگی کامل از برکت موعود ختنه می‌شدند. مادام که قوم در صحرا آواره بودند بخاطر ناکامی‌شان در تصاحب سرزمین موعود، مورد ریشخند مصریان قرار گرفته بودند. ولی اینک که وارد سرزمین موعود شده بودند **عار مصر** از آنها **غلطانده** شده بود (آیه 9). عبارت «بار دیگر» در آیه دوم به معنی بار دومی است که مراسم ختنه در میان قوم اجراء می‌شد.

10:5) **عید فصیح**، چهار روز بعد از عبور از رود اردن، نگاه داشته شد (روز چهاردهم ماه). توجه داشته باشید به ایمان یوشع: هر چند که او در قلمرو دشمن بود، خدا را با مختون نمودن سربازانش و نگه داشتن عید فصیح، اطاعت نمود. این اقدامات کاملاً کارهائی غیر نظامی، بخصوص در زمان جنگ، آنهم در قلمرو دشمن محسوب می‌شوند.

خداوند از طریق ختنه و عید فصیح مردم خود را به ارتباط اولیه آنها با خود فراخوانده بود. هر دو از این مراسم در بیابان و در زمان آوارگی قوم، مورد غفلت قرار گرفته بودند.

ختنه نشانه‌ای بود از عهد بین خدا و ابراهیم، و خدا در صداقت خود وعده غیر مشروط خود را با دادن سرزمین موعود به آنها نگه داشت (پیدایش 15:18 - 21). این واقعه همچنین تصویری بود از خود دآوری و به دور افکندن آلودگی‌های جسم که برای پیروزی حیاتی محسوب می‌شد. فصیح یادآور توبه آنان بود. یهوه آنها را از بردگی در مصر خریده و تغذیه کرده بود. در حفظ و مراعات فصیح یهودیان کلام خداوند را که از طریق موسی در اولین فصیح، یعنی چهل سال قبل به آنان اعلام شده بود، اطاعت کردند (خروج 13:5). انگیزه خدا در دعوت مردمش و بیرون آوردن مردمش از مصر، فیض بود و ضمانت اجرای وعده خداوند، صداقت او بود.

11:5 و 12) منّ نماد مسیح در تجسمش در جسم انسان می‌باشد، نانی که از آسمان برای تدارک نیازهای دوران آوارگی ما آمد. **حاصل زمین** بیانگر مسیح در رستاخیرش بعد از ورود به کنعان متبارک می‌باشد. ما از منّ و از حاصل زمین برخوردار شدیم. منّ در **فردای بعد از فصیح** که حاصل زمین را خوردند **موقوف شد**. «خدا وقت نگهدار و تدارک دهنده عجیبی است.»

هـ - فتح اریحا (5:13 الی 6:27)

13:5 و 14 الف) مرد مذکور در آیه سیزدهم فرشته یهوه است - عیسی مسیح در تکرار تظاهراتش قبل از ظهور در جسم انسانی - او خود را به عنوان سردار لشگر خداوند معرفی کرد. مسیح صرفاً نیامده است تا ما را کمک کند و قطعاً برای آزار ما هم نیامده است، او آمده است تا کنترل کامل ما را در دست بگیرد.

14:5 ب و 15) در اینجا دلیلی است مبنی بر حضور یوشع نزد خدا، و او این را آگاه بود. فرشتگان محض هرگز ستایش و پرستش خود را نمی‌پذیرند، ولی در اینجا کسی که مورد پرستش واقع می‌شود سردار لشگر خداوند است، بنابراین پرستش او و پذیرش پرستش توسط او دلیلی است بر ذات الهی او. یوشع آموخته بود آنچه را که موسی در ابتدای رسالتش آموخت (خروج فصل سوم) - و آن اینکه تقدس و برتری از آن خداوند است.

1:6 - 21) فتح کنعان در طی سه رشته عملیات جنگی کامل گردید - عملیات جنگی مرکزی، جنوبی و شمالی - عملیات جنگی مرکزی به جهت ایجاد شکاف در صفوف دشمن و پیروزی بر او طراحی شده و شامل دو رشته عملیات عمده بود، یکی در اریحا و دیگری در عای.

اریحا یک شهر حصار دار بود، ولی دیوارها و دروازه‌های شهر نتوانستند لشگر اسرائیل را متوقف کنند. شهر اریحا از نظر مکانی شهری پست بود (در حدود 800 پا زیر سطح دریا). اریحا شهری محکوم بود، چونکه در سرزمین خدا قرار گرفته بود و صاحبان واقعی آن آمده بودند تا حق خود را مطالبه کنند.

در مسیر پیشرفت روحانی ما نیز موانع بزرگی مانند اریحانمودار می‌شوند که ما را از تصاحب آنچه که متعلق به ماست باز می‌دارند. شاید ما دل به زیادی تجربیات و آزمایش‌های خود بسته باشیم، ولی اگر پیروزی خداوند را بطلبیم و با چشمانی به خدا دوخته برای موفقیت پیش برویم، ما نیز شاهد معجزات بزرگی خواهیم بود. ترس از یهودیان موجب شد که اهالی اریحا را سنگربندی و مانع ورود دشمن شوند. اسرائیلیان به مدت شش روز و هر روز یکبار شهر را طواف کرده و شب به جلجال باز می‌گشتند. در روز هفتم اسرائیلیان هفت بار اریحا را طواف کردند. وقتی که کاهنان کرناها را نواختند، اسرائیلیان فریاد کشیدند، آنگاه دیوارهای شهر به زمین افتاد و مردم خدا وارد شهر شدند.

بعضی از شاگردان کتاب مقدس فکر می‌کنند که دیوارهای شهر طوری بر زمین افتادند که این امکان را برای اسرائیلیان فراهم کرده تا بتوانند از آن بالا رفته و وارد شهر شوند. به هر حال این اتفاق نتیجه ایمان مردم خدا بود (عبرانیان 30:11). توجه داشته باشید به کلمه «تابوت» که هفت بار از آیه ششم تا دوازدهم از آن نام برده شده است.

هر چیزی در شهر اریحا «ملعون» بود - یعنی که آن شهر به عنوان نوبر میوه کنعان توسط خداوند محکوم به فنا بود. ساکنان شهر (بجز راحاب و خانواده‌اش) و تمامی دام‌های شهر محکوم به فنا بودند، اما نقره، طلا، مس و آهن شهر را به خزانه خداوند سپردند. هیچ کس مجاز نبود چیزی از شهر به عنوان غنیمت برای خود بردارد. اگر کسی متوجه انحرافات اخلاقی کنعانیان شده باشد باور اینکه چرا خدا دستور نابودی هر چه موجود زنده را در اریحا داد، برایش آسان می‌شود. ما بجای انتقاد کردن از خداوند بخاطر اجرای مجازات شایسته شریران، باید از فیض خدا در رابطه با معافیت راحاب و خانواده‌اش از آن مجازات، متعجب شویم.

22:6 - 27) ایمانی که دیوار اریحا را فرو ریخت (عبرانیان 30:11) همچنین راحاب و بستگان او را نجات داد (عبرانیان 31:11). فیض خدا نه تنها امنیت راحاب را تامین کرد، بلکه برای او تبدیل به نردبانی شد تا او را در زمرة نسل داود در نهایت نسل عیسی مسیح خداوند نماید (متی 1:5 و 6). فیض خدا نه تنها ما را از نابودی نجات می‌دهد، بلکه جلال ما را تضمین می‌نماید (رومیان 8:29 و 30). ایمان دستی است که فیض را نگه می‌دارد.

بعد از اینکه راحاب و خانواده‌اش در لشکر اسرائیل اسکان داده شدند، شهر اریحا سوخته شد و یوشع معلون خواند هر کسی را که در صدد بازسازی شهر باشد و نبوت نمود هرگاه که بنیاد شهر بر پسر بزرگ (نخست زاده) و دروازه‌های شهر به پسر کوچک بنا شود، هر دو پسر می‌میرند. آیه سی و چهارم از فصل شانزدهم کتاب اول پادشاهان تحقق این لعنت است.

و- مسافرت در عای (1:7 الی 29:8)

فصل هفتم رساله یوشع به مسئله گناه در کنعان پرداخته است. حتی گرچه قوم اسرائیل از رود اردن گذشته بودند، اما هنوز هم مستعد گناه بودند و در اینجا داستانی می‌خوانیم از شکست اسرائیلیان در عای و پیروزی اسرائیل بر گناه در عخور.

5-1:7) جاسوسانی را که یوشع به عای فرستاده بود با این گزارش باز گشتند که شهر عای از نظر دفاعی ضعیف است و اعزام بیش از دو یا سه هزار سرباز برای فتح آنجا، ضروری نیست. اما وقتی که ارتش سه هزار نفره به سوی عای رفتند، بجای پیروزی شکست خوردند.

10-6:7) بسیاری از اوقات شکست بعد از پیروزی واقع می‌شود و آن زمانی است که اصلا انتظارش را نداریم، چونکه در خود احساس قدرت می‌کنیم. مردم قبل از هجوم به عای دعا نکردند، و خداوند هم فرمان حمله به عای را مانند آنچه که در مورد اریحا فرمان داد، صادر نکرده بود. در نتیجه کارها خوب پیش نرفت، اتفاقی افتاده بود، چیزهایی عوض شده بود. کنعانیان آنچنانکه باید و شاید

قوی‌تر نشده بودند، اما اسرائیلیان ضعیف‌تر شده بودند، و دلیلش این بود که گناه وارد اردوگاه اسرائیلیان شده بود. حتی گرچه تنها یک نفر در این میان مقصر بود، اما تمامی قوم در اثر گناه آن شخص تنها مجرم شدند (آیه 11) و در اثر گناه همین یک نفر 36 نفر کشته شدند (آیه پنجم). خداوند به یوشع گفت که اینک زمان دعا نیست بلکه زمان عمل است (آیه دهم).

26-11:7) یوشع آموخت که شکست حاصل و نتیجه وجود گناه در لشکرگاه است. یک نفر در هنگام فتح اریحا مرتکب دزدی شده بود و از فرمان خداوند سرپیچی کرده بود. ما نمی‌دانیم چگونه مقصر واقعی را یافته‌اند، شاید قرعه انداخته‌اند، به هر حال حوزه جستجو تنگ و تنگ‌تر شده و از قبیل، به خاندان، آنگاه به اهالی خاندان و سپس مردی به نام **عخان**، رسیده و مقصر پیدا می‌شود. او به دزدیدن یک ردای فاخر **شنعاری** و **دویست مثقال نقره** و **یک شمش طلا** اعتراف می‌کند و محل اختفای اجناس دزدیده شده را در میان **خیمه‌اش** نشان می‌دهد.

«وقتی دیدم ... طمع ورزیدم.. و گرفتم» (آیه 21). داستان عخان تصویر روشنی از رساله یعقوب 14:1 و 15 می‌باشد: «لیکن هر کس در تجربه می‌افتد وقتی که شهوت وی را می‌کشد و فریفته می‌سازد. پس شهوت آبتن شده، گناه را می‌زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می‌کند.»

عخان با گرفتن چیزی که ملعون بود، خودش نیز ملعون شد (تثنیه 26:7).

شاید سهیم نمودن تمامی اهل خانه عخان در سرنوشت او ظالمانه به نظر برسد، اما گناه هم یک مورد جدی است. ایمان راحاب تمام اهل خانه‌اش را نجات داد و گناه عخان خانواده‌اش را نیز نابود کرد. گذشته از آن اهل خانه عخان قطعاً از کارهای او آگاه بوده‌اند، چونکه اجناس دزدیده شده در خیمه آنها پنهان شده بود. شاید حتی بچه‌های او هم در گناه او سهیم بودند. درسی که خدا در اینجا به مردم خود آموخت، روشن است: گناه تمامی اردو را بی‌حرمت کرده بود و ریشه گناه باید از بیخ و بن برکنده شود.

عخان و خانواده‌اش بخاطر گناه عخان سنگسار شدند و همگی مردند و سپس اجساد آنها و همچنین مایملک آنان از جمله اجناس دزدیده شده را سوزاندند. اچ.جی. بلایر (H.J. Blair) در این مورد می‌گوید:

با مرگ عخان گناه توهین به مقدسات کفاره شد و صحنه تراژدی یعنی دره عخور تبدیل به باب امیدی شد که مردم با نگرستن به آن، بار دیگر از نظر روحانی پیشرفت کردند.

1-8:29) در گام دوم یوشع و ارتش او با استراژی کمین عای را تصرف کردند. هر چند تشریح جزئیات استراتژی کمین مشکل است، طرح کلی این استراتژی به طریق زیر است: گروهی از اسرائیلیان در تاریکی عای را دور زدند و به طرف غربی شهر رفتند. صبح روز بعد بقیه سربازان از شمال به شهر حمله بردند. وقتی که مردان عای به حمله متقابل دست زدند. یوشع و سربازانش به عمد عقب نشینی کردند و بدین ترتیب ساکنان شهر را به تعاقب خود وا داشتند. یوشع مزراق (نیزه) خود را

که علامتی بود برای کمین کنندگان برای ورود به شهر و آتش زدن شهر، دراز کرد. مردان عای وقتی دیدند که شهرشان در آتش می‌سوزد هراسان شدند. بدین ترتیب اسرائیلیان توانستند سربازان عای را در هر دو جهت بدام انداخته و آنها را نابود کنند.

در آیه سوم صحبت از سی هزار نفر شده است که فرستاده شدند تا در پشت شهر شبانه کمین کنند، در حالیکه در آیه 12 صحبت از پنجاه هزار نفر شده است. شاید در اینجا صحبت از دو گروه کمین شده باشد. اما رقم سی هزار نفر برای یک کمین شبانه غیر معقول به نظر می‌رسد. عده‌ای معتقدند که سی هزار نفر را می‌توان سی نفر فرمانده هم قرائت کرد چونکه کلمه عبری برای هزار را می‌توان به فرمانده هم ترجمه نمود. همان پنج هزار نفر ممکن است فرستاده شده باشند تا امکان هرگونه تهاجم را توسط مردان بیت‌ئیل، در دو مایلی عای را منتفی سازند.

یهودیان در این هجوم خاص اجازه داشتند که بهایم و غنائم را برای خود بردارند. اگر عخان صبر کرده بود می‌توانست غنائم خود را بردارد، بدون اینکه جانش را از دست بدهد!

اسرائیل در اولین نبرد سی و شش کشته داد، ولی این بار آنطوریکه کتاب مقدس می‌گوید حتی یک نفر کشته نداد. قوم با اجتناب از آلودگی و گناه، بار دیگر توانستند جان خود را در گرما گرم جنگ سالم بدر برند. پیروزی در زندگی مسیحی نه عدم برخورد و مبارزه، بلکه حضور خدا و حمایت خدا در گرما گرم مبارزه است.

ز - تجدید عهد در شکیم (30:8 - 35)

30:8 - 35) یوشع در اطاعت از کلام خدا (تثنیه 2:27 - 6) در کوه عربال مذبحی ساخت و نسخه‌ای از شریعت موسی را بر سنگ‌های مذبح حک نمود. قبایل نیمی به طرف کوه جرزیم و نیمی به طرف کوه عیبال جمع شدند و یوشع در وادی بین آن دو گروه ایستاد و برکات و لعنت‌های مندرج در کتاب شریعت موسی را قرائت کرد و لاویان، با صدای بلند سخنان او را تکرار کردند (تثنیه 14:27)

ح - پیمان‌نامه با جبعونیان (فصل نهم)

9:1-27) اخبار موفقیت‌های جنگی اسرائیل موجب شد که تمامی ملوک در کنعان بر علیه یوشع و اسرائیل بجنگند (آیات 1 و 2). اما ساکنان شهر جبعون و سه شهر دیگر، کفیره و بنیروت و قریه یعاریم (آیات 3 و 17) به این نتیجه رسیدند که جنگیدن با مهاجمان بیهوده است. آنها می‌دانستند که اسرائیلیان مامور بودند که ساکنان روی زمین موعود را هلاک کنند. ولی از سوی دیگر هم می‌دانستند

چنان دستوری شامل قوم‌های خارج از کنعان نمی‌باشد (تثنیه 10:20 و 15). اگر آنها می‌توانستند یوشع و ارتش او را متقاعد نمایند که از سفری دراز و زمینی دور آمده‌اند، کشته نمی‌شدند.

بنابراین خود را به صورت ایلچیان با جوال‌های کهنه و کفش مندرس و پینه زده و رخت کهنه در آوردند. همچنین با خود نانهای خشک و کفه (کپک) زده و مشک شراب پاره شده، آورده بودند. آنها به یوشع گفتند که از زمین بسیار دور آمده‌اند، و وضعیت آنها هم به ظاهر تأیید کننده ادعایشان بود.

اسرائیل بدون اینکه به مشورت دهان خداوند گوش دهد، با جبعونیان عهد بست. اما سه روز بعد توطئه جبعونیان فاش شد و زمزمه در میان قوم برخاست تا حيله گران را بکشند. اما رؤسای جماعت تصمیم گرفتند عهد نامه را محترم بشمارند و جبعونیان را از هلاکت معاف کنند. به هر حال از آن به بعد جبعونیان خادمان جماعت شدند و به هیزم شکنی و سقانی در خانه خدا پرداختند.

یوشع و سران قوم در حفظ پیمان خود با جبعونیان، هر چند آنها حيله گری کردند، حکمت خود را نشان دادند. بعدها شاول پادشاه کوشید که جبعونیان را نابود کند ولی بخاطر این کار مجازات شد (دوم سموئیل فصل 21)

ط - جبهه جنوبی (فصل دهم)

6-1:10) فصل دهم شامل جنگ‌های جنوبی است. وقتی که ملوک (پادشاهان) پنج شهر کنعانی شنیدند که جبعونیان با اسرائیل سازش کرده‌اند، بسیار هراسان شدند، چونکه جبعون یک شهر بزرگ بود و مردان شجاع در آنجا بودند سازش آنها با اسرائیل خطر بزرگی برایشان محسوب می‌شد، بنابراین تصمیم گرفتند به جبعون حمله کنند. جبعونیان با شنیدن این خبر در خواست کمک نظامی از یوشع نمودند.

8-7:10) بار دیگر یوشع از دهان خداوند این کلمات تسلی بخش را شنید که فرمود: «از آنها مترس» او پیش از این و پیش از فتح اریحا و پیش از حمله موفقیت‌آمیز به عای، این کلمات را از دهان خداوند شنیده بود. این سخنان پیروزی قطعی را علیرغم ابعاد خصومت‌ها، تضمین می‌نمود.

11-9:10) یوشع با اطمینان از پیروزی خداوند در جبعون با نیروهای دشمن روبرو شد و بسیاری از آنها کشته شدند و بقیه گریختند. در این نبرد، دو معجزه اتفاق افتاد: اول اینکه در آن روز تگرگ مهیبی باریدن گرفت که تلفات آن بیش از کشته شدگان جنگ بود: ولی اعجاز این واقعه اینست که این تگرگ فقط موجب مرگ دشمنان شد، نه اسرائیلیان.

15-12:10) آنگاه با درخواست یوشع از خداوند **آفتاب** و **ماه** تا آن زمان که اسرائیلیان به تعاقب و نابودی دشمن ادامه دادند تا قبل از اینکه به حصارهای خود، پناه برندف متوقف شدند (یا تاریک شدند). گفتن اینکه خورشید و ماه متوقف شدند، یک بیان توصیفی است. ما وقتی می‌گوییم که خورشید طلوع کرد یا غروب کرد، از این زبان توصیفی استفاده می‌کنیم. تشریحات طبیعی مختلفی برای این واقعه ارائه شده است، ولی کفایت که بدانیم این واقعه یک اعجاز بود که در طول روز جنگ واقع شد. اسپارجیون (Spurgeon) در این مورد می‌گوید.

چگونه خدا چنین کرد، مورد نظر ما نیست... وظیعه ما تعدیل اعجاز در حد امور عادی نیست... بلکه جلال دادن به خدا از طریق اعجازها.

کتاب **یاشر** (آیه 13) شاید به معنی «کتاب داستان» باشد. امروز کتابی به این نام وجود ندارد، و قطعاً کتابی غیر الهامی بوده است.

جنگ برای اسرائیلیان یک التزام مهم بود. آنها شب‌ها و روزهای بسیاری در تاریخ به مقاومت و نابودی دشمنان پرداختند. آنها در اقدامات خود بیشتر از توان معمولی خود استفاده می‌کردند، ولی پیروزی هنوز هم از آن خداوند بود (آیات 10 و 11). ما تئو هنری (Matthew Henry) با بصیرت روحانی ژرف خود، در این مورد چنین می‌گوید:

اما چه لزومی داشت که یوشع خود و سربازانش را اینقدر زحمت دهد. مگر غیر از اینست که خدا به او قول داده بود که بدون هیچ شکستی دشمنانش را به دست او تسلیم خواهد کرد؟ بله، خدا به او چنین قولی داده بود؛ ولی نیت خدا در وعده‌هایش نه اشاعه تن پروری و منفعل شدن بلکه به جهت دلگرمی و تسریع و تلاش بیشتر ما می‌باشد.

10:16-27) آن پنج ملک گریخته و در مغارة مَقَيَّده به دام افتادند، سپس آنها را دستگیر کرده و کشته و اجسادشان بر پنج دار آویخته شد و بعد آنها را در غار مدفون کردند.

10:28-39) بعد از آن یوشع مَقَيَّده (آیه 28) لَبَنَه (29 و 30) لَاحِيش (آیات 31 و 32)، جَازر (آیه 33)، عَجَلون (آیات 34 و 35)، حَبرون (آیات 36 و 37)، و دَبِر (آیات 38 و 39)، شهرهای کنعان را تسخیر کرد. **ملک حَبرون** در آیه 37 جانشین هوهام یکی از ملوکی بود که در آیه بیست و ششم کشته شدند.

10:40 - 43) این بخش خلاصه فتوحات جبهه جنوبی است. هالی (Haley) در مورد ابعاد نبرد جبهه جنوبی چنین می‌نویسد:

ابعاد جنگ جبهه جنوب به قدری بود که شهرهای تسخیر شده تماماً خالی از سکنه شدند... تمام کسانی که فرار کرده بودند، تعقیب و کشته شدند. یوشع تمام مکان‌های ممکن را که امکان داشت برای پنهان شدن دشمنان مورد استفاده قرار گیرد، بررسی کرد.

ی - جبهه شمالی (فصل یازدهم)

9:11) اخبار پیروزی متعدد اسرائیل موجب شد که ملوک شمالی با هم متحد شوند. آنها نزد آبهای مبروم در شمال دریای جلیل برای رویارویی با اسرائیل گرد آمدند. یوشع و ارتش او به آنان حمله ور شده و آنها را شکست دادند. آنگاه یوشع به امر خداوند اسبان ایشان را پی کرد و ارابه‌های ایشان را سوزانید. پی کردن یعنی بریدن تاندون‌های مچ پا و دست و بدان وسیله دیگر حیوان قادر به پیشروی نیست.

15:10-11) شهر عمده و اصلی حاصور در آتش سوخته شد؛ شهرهای دیگر که برتلهای خود استوار بودند فقط ویران شدند و سوخته نشدند. شاید یوشع چنین اندیشید که شهرهای استوار بعدها برای اسرائیلیان که در آنجا مستقر می‌شوند، مفید خواهند بود. ساکنان تمام این شهرها کشته شدند. تمامی غنیمت شهرها را اسرائیلیان تصاحب کردند. اطاعت محض، پیروزی محض را موجب شد (آیه 15)

20:16-11) آیات این بخش بیانگر فتوحات یوشع از ادوم در جنوب تا کوه حرمان در شمال شرقی و وادی لبنان در شمال غربی است. و تنها جبعون از ویرانی مستثنی شد و اورشلیم تا زمان داود تسخیر نشد (جوشن مذکور در آیه شانزدهم در مصر نبود، بلکه ناحیه‌ای بود در جنوب فلسطین).

23:21-11) در این آیات به طور خاص به این حقیقت اشاره است که عناقیان در تمام شهرها بجز در غزا و جت و اشدود نابود شدند. عبارت «زمین از جنگ آرام گرفت» (آیه 23) یعنی که مبارزات عمده صورت گرفت، هرچند که عملیات بزرگ «پاک سازی» باید انجام گیرد.

ک - خلاصه فتوحات (فصل دوازدهم)

6:1-12) شش آیه اول اشاره به پیروزی‌هایی است که خدا در غلبه بر سیحون، ملک آموریان و عوج، ملک باشان به موسی داد. این پیروزی‌ها بخشی از پیروزی‌های کلی اسرائیل بودند، چونکه هنوز سرزمین موعود در اختیار دو قبیله و نیم دیگر در شرق اردن بود که یوشع می‌بایست آنجا را نیز تسخیر نماید.

24:7-12) خدا به اسرائیل قبل از عبور از رود اردن وعده داده بود: «ملوک ایشان را به دست [تو] تسلیم [خواهم نمود]، تا نام ایشان را از زیر آسمان محوسازی، و کسی را یارای مقاومت با تو نخواهد [بود]، تا ایشان را هلاک سازی» (تثنیه 7:24) و در اینجا به سی و یک نمونه از تحقق وعده خدا اشاره شده است (آیات 7 - 24). یوشع سی و یک ملوک سرزمین‌های بخش غربی رود اردن را شکست داد.

II - تقسیم کردن سرزمین موعود (فصول 13 - 21)

الف - سرزمین‌هایی که می‌بایست تصرف می‌شد (7-1:13)

6-1:13) یوشع پیر شده بود، و تمامی سرزمین‌های موعود خدا هنوز تسخیر نشده بودند. آیات 6-2 به بخش‌هایی از زمین‌های جنوب غربی و شمال شرقی که هنوز مسکن کافران بودند اشاره می‌کند. زمین‌های بخش شرقی افراته هم به یهودیان وعده داده شده بود، ولی هرگز به تصرف آنها در نیامد.

7:13) خداوند یوشع را مأمور نمود که زمین‌هایی را که از قبل تصرف شده بود در میان نه سبط و نصف سبط منسی، تقسیم نماید.

ب - تخصیص زمین (8:13 الی 51:19)

1- سهم روبینیان، جاد و نصف سبط منسی (51:19-8:13)

33-8:13) زمین‌های شرق اردن در اختیار دو قبیله و نصف، قرار گرفت. مناطقی که در اختیار قبیله روبینیان قرار گرفت در آیات 23-15 و مناطقی که در اختیار قبیله جاد قرار گرفت در آیات 28-24 و مناطقی که در اختیار نصف قبیله منسی قرار گرفت در آیات 29-31 ذکر شده‌اند.

به قبیله لاوی از زمین‌ها چیزی داده نشد زیرا ملکیت قبیله‌ای خاص خود را داشتند (آیه 14) و آنهم منصب کهنانت بود و خداوند نصیب ایشان بود، آنچنانکه موسی گفته بود (آیه 33).

با حذف قبیله لاوی از قبایل اسرائیل، یازده قبیله باقی می‌ماند. اما دو پسران یوسف، افرایم و منسی، جانشینان یوسف هستند، بنابراین تعداد قبایل به 12 می‌رسد. علت اینکه پسران یوسف نیز ضمیمه شده‌اند اینست که یعقوب قبل از مرگش آنها را به پسر خواندگی پذیرفت (پیدایش 5:48).

در آیه 22 به طرز خاصی اشاره به شخصی به نام بلعام در میان کشته شدگان شرق اردن، شده است. خداوند فجایعی را که انبیاء شریر بر سر مردمش آورده بودند، فراموش نکرده بود (ر.ک اعداد فصول 23-25): «بدانید که گناه شما، شما را در خواهد گرفت» (اعداد 23:32).

یک مسئله جالب در آیه 25 مطرح شده است. قبیله جاد بخشی از زمین بنی عمون را تصاحب کردند، که در تثنیه 19:2 برایشان ممنوع شده بوده است. ولی این زمین قبلاً توسط سیمون پادشاه اموریان از بنی عمون گرفته شده بود و بخشی از قلمرو او بود، بنابراین وقتی که اسرائیل دو باره آنجا را از سیمون بازپس گرفت، دیگر تماماً متعلق به بنی عمون نبود.

دبیر که در آیه 26 نامی از آن برده شده، همان شهری که در فصل قبل به آن اشاره شده، نیست. این شهر در شرق اردن قرار داشت، در حالی که «دبور»ی که یوشع تصرف کرد در غرب رود اردن قرار گرفته بود.

(2) سهم یهودا (فصول 14 و 15)

5-1:14) این بخش با تقسیم زمین‌های بخش غربی رود اردن در میان نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به موسی امر فرمود، به حسب قرعه، شروع می‌شود. شاید مفهوم این بخش این باشد که محل استقرار کلی بخش‌های قبیله‌ای بر حسب قرعه کشی، ولی اندازه قلمرو بر طبق جمعیت قبایل بوده باشد (اعداد 53:26 - 56).

6:14 - 15) اولین قبیله که برای گرفتن زمین می‌آیند یهودا است (6:14 الی 63:15). سربازان قبیله یهودا پرچمدار ارتش اسرائیل (ر.ک اعداد 14:10) و همچنین یهودا بزرگترین و قوی‌ترین قبیله اسرائیل بود که دارای 76000 مرد رزمنده بود.

قبل از تقسیم اراضی، کالیب با هدایت روح خدا از یوشع تقاضا کرد که شهر حبرون را به قبله یهودا بدهد. هرچند که او در آن زمان هشتاد و پنج ساله بود، اما ایمان، جسارت و قدرت او، کاسته نشده بود. او آمادگی خود را برای فتوحات روحانی بیشتر و تصرف حبرون برای وراثت خود، اعلام نمود.

حبرون نه فقط یک شهر بلکه ولایتی بود با چندین شهر در اطراف آن (آیه 12). این شهر قبلاً توسط یوشع تصرف شده بود (36:10 و 37) و بعداً به کاهنان داده شد، اما کالیب نواحی اطراف آن را به ملکیت خود گرفت.

کالیب از بلائی که بر سر جاسوسان بی‌ایمان در چهل و پنج سال پیش آمد، جان سالم به در برده بود (اعداد 36:14 - 38). کالیب در طول سرگردانی در بیابان زنده ماند تا به سرزمین موعود رسید. او در طی چندین سال جنگ کنعان زنده مانده بود.

او می‌دانست که خدا او را زنده نگه داشته است نه به عنوان پادشاه ایمانش بلکه تا بر عناقیان چیره شده حبرون را تصرف کند، بنابراین چه باکی بود اگر عناقیان قدرتمند بودند؟ آنها در زمین کالیب بودند و او می‌باید با قدرت خدا آنها را از زمین خود براند. او هنوز هم امور را از دیدگاه ایمان می‌دید نه آنچنانکه در ظاهر می‌نمودند. این بود رمز قدرت درون و موقعیت اعجاب انگیزش. او قصد بازنشسته شدن نداشت (هر چند 85 ساله بود)، تا بتواند زمین موروثی خود را به دست آورد.

12-1:15) مرزهای یهودا در آیات 1-12 نام برده شده‌اند. بررسی آنها در حال حاضر تقریباً غیر ممکن می‌باشند. این مورد شاید باعث تعجب عده‌ای شود که چرا اینهمه جزئیات در کتاب مقدس آمده است. پاسخ اینست که این جزئیات از نظر خدا مهم می‌باشند، چونکه الهامی و مفید و سرشار از درس‌های روحانی می‌باشند.

20-13:15) تسخیر حبرون توسط کالیب در آیه چهاردهم آمده است. او قول داد به هر کسی که بتواند قریه سفر (دبیر) را تصرف کند، دخترش عکسه را به او به زنی خواهد داد (آیه 16). برادرزاده کالیب که نامش عتئیل بود قریه سفر را تسخیر کرد و دختر کالیب را به زنی گرفت (آیه 17). او بعداً اولین داور در اسرائیل شد (داوران 9:3). عکسه شوهر خود عتئیل را ترغیب کرد که از پدرش زمین بخواهد (آیه 18) سخنان عکسه که می‌گوید، «چونکه زمین جنوبی را به من داده‌ای...» حاکی از اینست که عتئیل چنین درخواستی را از کالیب کرده بود و زمین را از او گرفته بود. سپس عکسه از پدرش تقاضا نمود که چشمه‌های بالا و چشمه‌های پائین را نیز برای آبیاری زمین به او ببخشد.

بعضی از شهرها نظیر دبیر و حرمون بخاطر جنگ‌های چریکی کنعانیان (ر.ک یادداشت‌های فصل دهم) دست به دست شده بودند. همچنین باید توجه داشت که شهرهای هم‌نام هم وجود داشته‌اند که به عنوان نمونه می‌توان به دبیر اشاره نمود

63-21:15) شهرهای قلمرو یهودا در آیات 21-63 نام برده شده‌اند. بعضی از این شهرها احتمالاً با مطالعه بخش پدر شاهی باید برای ما آشنا باشند. ابراهیم، اسحاق و یعقوب با بعضی از شهرها نظیر حبرون (آیه 54 - همچنین با نام دیگرش قریه اربع و ممری، آشنا بودند (پیدایش 18:13؛ 27:35)، و همه آنها در آنجا دفن شدند (پیدایش 20-17:23). شاید این مورد انگیزه ارزشمندی برای تشخیص روحانی کالیب بود. عبارت پرشبع در آیه 28 به معنی «دیوار عهد» می‌باشد و آباء اسرائیل زمان‌های بسیاری را در آنجا بوده‌اند. آنجا محلی برای احیاء، تازگی و استراحت قوم بود (پیدایش 31:21؛ 33:26؛ 1:46). شهر اورشلیم در آیه 63 مسکن یبوسیان بود تا در زمان پادشاهی داود که از اورشلیم رانده شدند (دوم سموئیل 6:5 و 7).

این شهرها میراثی غنی و محرکی قوی برای تقویت ایمان یهودا بودند. خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب در میان نسل آنان کار می‌کرد تا وعده قدیم خود را ایفاء نماید.

وقتی ما شهرهای نامبرده در آیات 21-33 را می‌شماریم، متوجه وجود سی و هشت شهر می‌شویم، ولی در آیه 32 گفته شده، تنها بیست و نه شهر بوده‌اند. نه تا از این شهرها متعلق به شمعون

بود، که میراث او در میان سرحدات یهودا بود (9-1:19) و آن بیست و نه شهر دیگر متعلق به یهودا بود. مشکل مشابهی در شمارش در آیات 36-33 وجود دارد: در این آیات پانزده شهر شمارش شده است ولی شاید **أَلْجَدِيرَه** و **جُدِير تايِم**، دو نام برای یک شهر باشند چونکه آیه 36 تعداد شهرها را چهارده گفته است.

مخصوصاً به آیه آخر توجه داشته باشید. بخش بالائی شهر یا کوه صهیون تا زمان داود گرفته نشده بود. شهر پائین یا **اوشلیم** توسط بنی یهودا تصرف شد (داوران 8:1)، سپس به چنگ **یبوسیان** افتاد (داوران 21:1). اورشلیم در زمره شهرهای متعلق به بنجامین و یهودا لیست شده است (28:18). این شهر در مرز بین این قبایل قرار داشت.

3) سهم بنی یوسف (فصول 16 و 17)

4-1:16) **قبیله بنی یوسف** در اینجا سهم زمین خود را می‌گیرد. سهم یوسف بخاطر حق نخست‌زادگی دو برابر دیگران بود (اول تواریخ 1:5). البته نخست‌زاده یعقوب روبین بود که بعداً از آن حق محروم شد (پیدایش 4:49). محدوده کلی قلمرو یوسف در آیات 4-1 آمده است. این محدوده البته میان افرایم و نصف قبیله **منسی** که در مغرب اردن ساکن بودند تقسیم شد.

10-5:16) محدوده زمین‌های افرایم در آیات 5-10 آمده است. توجه خاصی به آیه 10 داشته باشید. قصور در بیرون راندن **کنعانیان**، پیامدهای غم آلودی در تاریخ اسرائیل داشت.

13-1:17) سهم قبیله **منسی جلعاد** و **باشان** بخشی در قسمت شرقی اردن بود (آیه اول) و بخشی هم در قسمت غربی (آیات 7-11). قلمرو غربی اردن در شمال نزدیک به شش قلعه کنعانیان - **بیت شان**، **یبلعام**، **عین دور**، **تعناک** و **مجدو** (آیات 11 و 12) قرار داشت.

بعضی از شهرهای افرایم در قلمرو منسی واقع شده بودند و همچنین بعضی از شهرهای منسی در قلمرو اشیر و یساکار قرار داشتند (آیات 7-12).

دختران صلفحاد، هم ارث با پسران منسی بودند، آنچنانکه **خداوند موسی** را امر فرمود (آیات 3 و 4 و اعداد 7-1:27). این کار انجام شد تا اطمینان حاصل شود که خاندان **صلفحاد**، سهمی داشته باشند، حتی گرچه وارث مذکر نداشتند. **دختران** می‌باید با پسران قبیله خود ازدواج نمایند تا زمینی که متعلق به منسی بود توسط قبایل دیگر از طریق ازدواج‌های خارج از قبیله‌ای منتقل نشود (اعداد 13-1:36).

18-14:17) پس از اینکه افرایم و منسی میراث مشترک خود را در غرب رود اردن دریافت کردند، شکایت کردند که چرا فقط **یک حصه** دریافت کرده‌اند (آیه 14)، و اینکه باید سهمی هم در شمال رود اردن داشته باشند (آیه 16). یوشع در پاسخ به گلایه آنها گفت آن زمان که نیاز به زمین فراوانی

داشتند تعدادشان بسیار بود (آیه 14) و حالا هم که مدعی هستند زیاد هستند از قدرت کارگران در قلمرو خود برای آماده کردن جنگل برای سکونت استفاده کنند (آیه 15). سپس شکایت کردند که کنعانیان در محدوده آنها **ارابه‌های آهنین** دارند (آیه 16). یوشع به آنها اطمینان داد که قدرت دارند تا **کنعانیان را بیرون کنند** (آیه 18). عبارت «**یک حصه**» در آیه 14 یعنی قلمروهای مشترک افرایم و منسی در غرب رود اردن. وقتی که یوشع گفت، «**برای تو یک قرعه نخواهد بود**» (آیه 17 ب)، منظورش این نبود که آنها زمین اضافه بگیرند بلکه باید تمام زمین‌هایی را که به آنها داده شده بود، تصرف کنند.

4) سهم بقیه قبایل

1:18) اینک اسرائیل از جلجال به شیلوه رفته و اردو زده‌اند. و در آنجا **خیمه اجتماع** را برپا کرده‌اند. خیمه اجتماع در تمام ایام سموعیل در آنجا بر پا بود، و تقسیم زمین از اینجا شروع شد.

10:2-18) **بنی یهودا و بنی یوسف** میراث خود را از زمین بر طبق **قرعه** دریافت کردند ولی **هفت قبیله** در غرب رود اردن بودند که **هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند**. بنابراین یوشع از هر قبیله سه نفر را به همکاری طلبید تا زمین را ثبت کنند و آن را برحسب **قرعه** تقسیم کنند.

28:11-18) محدوده **بنی بنیامین** در آیات 11-20 بیان شده است که شامل شهرهای مذکور در آیات 21-28 می‌باشد. سهم بنی بنیامین کوچک بود، ولی به هر حال بر حسب **قرعه** بود. سهم بنیامین در مرکز زمین نوبر زحمات اسرائیل در کنعان قرار داشت.

جلجال اولین محل استقرار قوم در غرب اردن در قلمرو بنیامین بود. لوح‌های یاد بود که حاکی از گذرا اعجاز آمیز از رود اردن بودند، در آنجا قرار داشت. در آنجا بود که مردم اولین فصیح را در سرزمین کنعان نگه داشتند، و از محصولات زمین خوردند. در آنجا بود که قوم دیگر بار ختنه شدند و خواری سرزمین مصر به پایان رسید. آنجا کانون نشانه‌های تاریخی اسرائیل در تمامی سرزمین کنعان بود، چونکه هیچ مکان دیگری نتوانست چنان تعلیمات روحانی به قوم بیاموزد.

خرابه‌های **اریحا** هنوز هم در زمین‌های بنیامین دیده می‌شد. دیوارهای شهر اریحا که زمانی در زیر خاک مدفون بود، اینک آشکار شده بود. خانهٔ **راحاب** در قالب شهادتی بر فیض خدا در پاسخ ایمان او، استوار مانده بود. قبیله بنیامین می‌توانست همیشه از آنجا دیدن کرده و خاطره نبرد خداوند را زنده کنند.

بیت نیل (خانه خدا) خاطره ایمان پدران و تحقق رستگاری خدائی اسرائیل را در خاطر قوم بنیامین زنده می‌کرد (پیدایش 28:18-22؛ 35:1-15).

اورشلیم به عنوان پایتخت تعیین شده بود، و این واقع نشد تا زمانی که پسر یسّا آمد و یبوسیان را از قلعه‌های کوهستانی شان بیرون راند.

زمین بنیامین حاوی بسیاری نشانه‌ها و علامت‌ها از برکات گذشته حال و آینده بود، چه قرعه‌ای غنی به جوانترین پسر یعقوب تعلق گرفت!

9-1:19) سهم بنی شمعون در کانون **ملک بنی یهودا** قرار داشت. به نظر می‌رسد که زمین یهودا آنچنان زیاد بود که آن قبیله نتوانسته بود سهم خود را تصرف نماید، بنابراین بخشی از زمین بنی یهودا به بنی شمعول تعلق گرفت. و این تحقق سخنان نبوت آمیز یعقوب در رابطه با شممون بود: «ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم» (پیدایش 7:49).

بئیر شیع و شَبَع (آیه 2) احتمالاً اشاره به یک مکان می‌باشد، از آنجا که در آیه ششم مجموعاً از **سیزده شهر** نام برده می‌شود. بعضی شهرها به تفصیل در محدوده‌های تصرفات فردی نام برده شده‌اند، هر چند جزء زمین موعود نبوده‌اند، بنابراین بعضی اوقات تعداد شهرها متناسب با تعدادی که در آیات آمده‌اند، نمی‌باشند (آیات 15، 30، 38).

39-10:19) محدوده شش قبیله باقی مانده در این آیات آمده‌اند: **زلوبون** (10 - 16)؛ **یساکار** (17 - 23)؛ **آشیر** (24 - 31)؛ **نفتالی** (32 - 39) و **دان** (40 - 48). بعضی از شهرهای یهودا به دان رسید (ر.ک آیه 41 و 33:15).

40:19 - 48) قلمرو اصلی سهم **دان** در جنوب غربی و در کنار دریای مدیترانه قرار داشت و شامل شهرهای **جوپا** و **عَقْرُون** بود (40 - 46). بعدها وقتی که این قلمرو برای ساکنین کوچک شد، تعدادی از افراد قبیله به **لایشم** در شمال شرقی مهاجرت کردند و نام آن را **دان** نهادند (آیات 47، 48 و همچنین داوران فصل 18).

51-49:19) آیه 51 حاکی از **فراقت** از **تقسیم** زمین می‌باشد. شهرها **ملجاء** را باید مستثنی نمود (فصل بیستم) و شهرهای **لاوی** هم هنوز تعیین نشده بود (فصل 21) اما کار **یوشع** تقریباً تمام شده بود. او نیز **ثمنه سارح** را، **برحسب فرمان خداوند** دریافت کرد (آیه 50).

ج - شهرهای **ملجاء** (فصل بیستم)

قدم بعدی تعیین شش **شهر ملجاء** بود. سه شهر در سمت شرقی و سه شهر در سمت غربی رود اردن مشخص شد تا اگر قاتلی که **سهواً و ندانسته** کسی را کشته باشد از ترس انتقام صاحبان خون به آن مکان‌ها فرار کند. اگر چنین قاتلی می‌توانست به شهرهای **ملجاء** بگریزد می‌توانست تا **وفات رئیس کهنه** در آنجا بست بنشیند. پس از آن می‌توانست با سلامت به **خانه خود و شهر خود** برگردد، و عادلانه محاکمه شود.

شهرهای ملجاء

شهرهای ملجاء دارای اهمیت خاص الهیاتی می‌باشند. مک لیر (MacLear) در مورد این شهرها

چنین می‌نویسد:

مفسرین یهودی می‌گویند که چگونه زمانهای بعد کسی که مرتکب قتل غیر عمدی شده بود، می‌توانست در شهرهای ملجاء ایمن باشد - (الف) جاده‌های منتهی به شهرهای ملجاء همیشه مرمت و تعمیر می‌شدند و عرض آنها می‌باید در حد 48 فوت باشد؛ (ب) تمام موانع بر سر راه مرتفع می‌شدند تا پناهندگان به سرعت به آنجا برسند؛ (ج) هیچ ناهمواری بر سر راه نبود و یا هیچ رودخانه‌ای بدون پل نبود؛ (د) در سر هر پیچی تابلویی نصب شده بود که بر آن کلمه «پناهگاه» نوشته شده بود تا فراریان بدبخت راهنمایی شوند؛ (ه) وقتی قاتلی در چنان شهرهایی مقیم می‌شد محل مناسبی به او داده می‌شد و اهالی شهر روش‌هایی را برای حفاظت از خودش به او نشان می‌دادند.

این شهرها اسرائیل و گنااهش را در رابطه با کشتن مسیحا، به تصویر می‌کشند. مسیح همان شهر ملجاء است که اسرائیل توبه کار در آنجا بست می‌نشیند. دی.ال مودی (D.L. Moody) می‌گوید که: «شهرهای ملجاء نماد مسیح می‌باشند، و اسامی آنها نشان دهنده اهمیت آنها است.»

شهرهای ملجاء و معانی نام‌های آنها به قرار زیر می‌باشد:

شهرهای غربی اردن

قادش - تقدس

شکیم - قوت

قریه اربع حبرون - تعالی

جولان - شادی

باصر - سلامتی

مسیح تمام برکات فوق را که معانی شهرهای ملجاء می‌باشد فراهم ساخت. نگاهی به نقشه نشان خواهد داد که شهرهای ملجاء از نظر استراتژیکی چنان قرار گرفته بودند که بیشتر از 30 مایل با زمین‌های موعود، فاصله نداشتند. مودی می‌نویسد:

آنچنانکه شهرهای ملجاء از هر قسمت زمین قابل دسترس بود، همچنین نیز مسیح در دسترس گناهکاران نیازمند است (اول یوحنا 1:2 و 2)

توجه داشته باشید به توازن بین نجات موقتی پیشنهاد شده به شخص قاتل در شهرهای ملجاء و نجات ابدی پیشنهاد شده به گناهکاران در مسیح. راه‌های منتهی به شهرهای ملجاء صاف و علامت گذاری شده بودند - آنچنانکه راه نجات، تا آنکه هیچ کس اشتباه نکند و زندگی خود را بر باد نهد. شهرهای ملجاء در میان زمین گسترده بودند و به سادگی در دسترس همگان قرار داشتند - آنچنان که

مسیح در دسترس همه قرار دارد. ناملایمات مردم را به شهرهای ملجاء می‌کشانید. بسیاری اوقات ناملایمات لازم است تا مردم را به سوی عیسی مسیح خداوند بکشاند، تا در او پناه گیرند. برای شخص مجرم، هیچ راهی باقی نبود، یا در شهرهای ملجاء پناه می‌گرفت و یا به دست صاحبان خون مقتول کشته می‌شد. هر کسی در این جهان یا در مسیح ایمن است و یا در خطر داوری خدا قرار دارد (یوحنا 36:3).

د - شهرهای لاویان (فصل 21)

42-1:21) **چهل و هشت شهر** (آیه 41) **با نواحی آنها** از جمله شهرهای ملجاء به لاویان تخصیص یافت، آنچنانکه خداوند امر فرموده بود (اعداد 2:35-8).

قَهَاتیان:

(الف) پسران هارون (یعنی کاهنان) - سیزده شهر از قبایل یهودا...، شمون، و بنیامین.

(ب) برای بقیه قَهَاتیان - ده شهر از قبایل افرایم، ... دان و نصف قبیله منسی.

جَرشونیان:

سیزده شهر از قبایل ایساکار، ... آشِر، ... نفتالی، و نصف قبیله منسی.

مَراریان:

دوازده شهر از قبایل روبین، ... جاد... و زبولون.

به هر قبیله‌ای چهار شهر داده شد، بجز یهودا و شمعون، که نه شهر به آنها داده شد و نفتالی که سه شهر دریافت کرد.

شهرهای ملجاء، متعلق به لاویان شدند (آیات 13، 21، 27، 32، 36، 38) که در میان قبایل اسرائیل گسترده بودند تا تحقق یابد نبوت یعقوب در پیدایش 7-5:49 و ماموریت تعلیماتی آنها برای قوم آسان شود.

43:21) این آیه در نور کتب مقدسه دیگر قابل فهم است و بدین معنی نیست که اسرائیل **تمامی زمین** را از رود مصر تا افراته، تصاحب نمود، بلکه بدین معنی است که زمینی که یوشع تقسیم کرد در زمره مواعید خدا بود که به آنها خواهد داد. هر مکانی را که **کف پای آنها** به آنجا گذاشته شود (یوشع 3:1).

44:21) به همین ترتیب آیه 44 نیز باید به دقت تفسیر شود. هنوز هم دشمنان در سرزمین موعود بودند. همه کنعانیان نابود نشده بودند. ولی این کار قصوری از ناحیه خدا نبود. او وعده خود را با تمام

دشمنان در جنگ با اسرائیلیان تحقق بخشید. اگر هنوز دشمنی و مقاومتی وجود داشت، علتش این بود که اسرائیل هنوز وعده خدا را نطلبیده بود.

45:21) توجه کنید به آیه 45: خداوند همه وعده‌های خود را وفا نمود. سخنی از خداوند باطل نشد. ولی اسرائیل شایستگی تمام وعده‌ها را نداشت.

ه - مذبج شرق اردن (فصل 22)

9:1-22) وقتی زمین‌های غرب اردن تقسیم شد، یوشع به روییان، جادیان و نصف قبیله منسی اجازه داد به سرزمین‌های خود یعنی شرق اردن باز گردند، آنچنانکه از ابتدا توافق شده بود. همچنین به آنها گفت سهم خود از غنائم جنگ‌هایی را که انجام داده بودند، بردارند.

اینک مدت هفت سال بود که آنها عزیزان خود را ترک کرده و با کنعانیان جنگ می‌کردند. آنها سختی‌ها و جنگ‌های زیادی را پشت سر گذاشته بودند تا زمین را ایمن کنند. فرمانده ما نیز به ما امر فرموده است که جنگ نیکوی ایمان را تحمل کنیم تا ملکوت خدا را بر زمین مستقر نمائیم (اول تیموتائوس 6:12؛ دوم تیموتائوس 2:3). این نوع ایثارگری ساده نیست ولی یک بخش از زندگی است که خدا را خوشنود می‌سازد. برای جبهه امروز به مردانی نیاز است با شوقی آتشین:

آیا باید غنوده در بسترهای پر قو به آسمان بروم، در حالی که دیگران می‌جنگند تا جایزه بگیرند، و در دریا‌های طوفانی سفر می‌کنند؟

اگر می‌خواهم پادشاهی کنم، باید بجنگم. جرئت مرا افزون کن، خداوندا، زحمت خواهم کشید، درد را محتمل خواهم شد و در کلام تو محفوظ خواهم ماند.

—اسحاق واتس (Isaac Watts)

11-10:22) این اشخاص در راه برگشت به خانه، مذبجی در کنا اردن بنا نمودند. وقتی که نه قبیله و نصف دیگر خبر را شنیدند به سختی خشمگین شدند. آنها ترسیدند که مذبج جدید برای رقابت با مذبج شیلوه باشد. همچنین بسیار ترسیدند که مبادا این مذبج در آینده مرکز بت پرستی شود و بدان سبب خدا تمامی قوم را بخاطر آن مجازات کند.

12:22-20) بنی اسرائیل قبل از اعلام جنگ به قبایل شرق اردن، نماینده‌ای نزد آنها فرستادند تا به آنها پیشنهاد کنند. چنانچه حس می‌کنند قلمرو آنها نجس است به غرب رود اردن بیایند (آیه 19).

و بر خورد فینحاس کاهن را با کسانی که مذبج ساختند، از جمله گناه فغور (آیه 17 و اعداد فصل 25) و همچنین جنایت عخان (آیه 20 و یوشع فصل 7) را یادآوری نمودند که چه فجایی برای قوم به بار آورد.

آنها این مذبج را تهدید دیگری برای آرامش خود می‌دیدند، و این بود دلیل واکنش قوی آنها نسبت به ساختن مذبج. آنها به عنوان مردمان خدا یاد گرفته بودند که گناه همه قوم را آلوده می‌کند و خدا قوم را به خاطر گناه حتی یک نفر مسئول می‌داند.

22:21-29) سپس بنی روبین، ... بنی جاد، و نصف قبیله منسی گفتند که مذبج ساخته شده یک مذبج قربانی نیست و صرفاً یک مذبج یاد بود و شهادتی برای نسل آینده است، مبنی بر اینکه قبائل شرق اردن در واقع بخشی از قوم اسرائیل بوده‌اند.

22:30-34) استدلال آنها مورد پسند سایر قبایل قرار گرفت و جنگ متوقف شد. قبایل شرقی آن مذبج را عید نامیدند، یعنی به منزله شهادتی بود میان قبایل دو سوی اردن مبنی بر اینکه یهوه خداست.

و) وصیت یوشع خطاب به رهبران اسرائیل (فصل 23)

اینست یکی از دو وصیت یوشع. در اینجا او با رهبران اسرائیل صحبت می‌کند. یوشع به آنها حکم می‌کند بر اساس کتاب تورات رفتار کرده و قوی باشند (آیه 6). و این بازتاب سخنان خداوند به او در سال‌های پیش است (7:1). او قبلاً صداقت آنها را در بوت‌آزمایش زندگی نهاده و اثبات کرده بود و اینک می‌توانست آنها را به نسل آینده انتقال دهد.

یوشع به آنها وفاداری خدا را در ایفای وعده‌های خود در رابطه با زمین موعود و ساکنین کافر آنجا یادآوری نمود. خدا به راندن ایشان (دشمنان) ادامه خواهد داد و مردم نیز باید در ضمن مطیع خدا باشند. مهم تر از آن، آنها باید از بت‌پرستی قبایل بت پرست و ازدواج با کنعانیان دوری جویند. در غیر این صورت این کافران منبع گرفتاری‌های دائمی برای اسرائیل خواهند بود.

هیچ یک از سخنان خدا به زمین نیفتاده است (آیه 14). این بدین معنی نیست که تمام زمین‌های موعود در آن زمان در اختیار یهودیان قرار گرفته بود، چونکه خود خداوند گفته بود که او همه ساکنان ارض موعود را در آن واحد بیرون نخواهد راند (تثنیه 7:22). این واقعیت که هیچ یک از وعده‌های خدا باطل نشده است، تسلی‌ای قوی بود که یوشع از آن برای انگیزش رهبران در هنگام اتمام رسالتی که بر عهده‌اش بود، استفاده نمود. این وصیت شامل يك اخطار بود (آیات 5 و 16) مبنی بر اینکه یهوه نیز همچنان صادق است. اما در صورتی که عهد خود را فراموش کنند و به بت‌ها رو نمایند، در نابودی آنها در همان زمین نیکو آنچنانکه بیگانگان را نابود کرد، درنگ نخواهد نمود.

معادل عهد جدیدی این بخش دوم قرن‌تین 6:14-18 می‌باشد. جدائی مردان خدا از کافران يك امر حیاتی است. ما همزمان نمی‌توانیم به خدا بیاویزیم و در عین حال با دشمنان او متحد شویم.

ز- وصیت یوشع خطاب به بنی اسرائیل (15:24)

14:24) وصیت دوم خطاب به بنی اسرائیل است که در شکیم صورت گرفته است.

یوشع در اینجا تاریخ مردم خدا را مرور می‌کند که از طارح شروع شده و ادامه می‌یابد تا ابراهیم، اسحاق و یعقوب. او به مردم قدرت خدا را در رهائی آنان از مصر، آوارگی در بیابان و پیروزی بر موآبیان را در شرق رود اردن و سپس ورود آنها را به ارض موعود، پیروزی آنها را در اریحا و نابودی پادشاهان کنعان (آیات 2-13) را یادآوری می‌نماید. کلمه «تاریکی» در آیه 7 اشاره به خروج 19:14 و 20 است، آنجائی که ابرها موجب روشنائی برای اسرائیلیان و تاریکی برای مصریان شدند.

در این تاریخ فشرده از پیدایش تا یوشع، يك حقیقت اعجاب‌انگیز دیده می‌شود و آن قدرت متعال خداست. توجه کنید به بیان داستان از زبان خدا: **من گرفتم (آیه 3)؛ من دادم (آیه 4)؛ من فرستادم (آیه 5)؛ من بیرون آوردم (آیات 6-8)؛ من نخواستم بشنوم (آیه 10)؛ من تسلیم نمودم (آیه 11)؛ من فرستادم (آیه 12) و من به شما دادم (آیه 13).**

یهوه برطبق نیات جاودانی خود در کار است و چه کسی می‌تواند او را از کار باز دارد؟ از چنین خدائی باید ترسید و او را باید اطاعت نمود (آیه 14).

15:24) کلمه «اختیار» در اینجا نه گزینش بین یهوه و بت‌ها، بلکه گزینش بین دو گروه خدایان، گروهی از خدایان در بین‌النهرین و گروهی از خدایان آموریان در مصر است. و این يك عبارت طنزآمیز است (حال که نمی‌خواهید یهوه را عبادت کنید، برای من فرقی ندارد چه خدائی را عبادت می‌کنید!) تصمیم عاقلانه یوشع در رابطه با خود و خانواده‌اش مبنی بر گزینش یهوه، الهام‌بخش نسل جدیدی از ایمانداران بود: «اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم کرد.»

ط - تجدید عهد در شکیم (28:16-24)

28:16-24) وقتی که مردم به یوشع قول دادند که یهوه را عبادت می‌نمایند، یوشع گفت: «نمی‌توانید یهوه را عبادت کنید» (آیه 19). این بدین معنی است که آنها نمی‌توانند در آن واحد یهوه را خدمت کنند و بت‌ها را عبادت نمایند. بدون شك یوشع به این نتیجه رسیده بود که مردم گرایش به بت‌پرستی دارند، چونکه در خیمه‌های خود، خدایان غیر را نگه داشته بودند (آیه 23). مردم در اظهار وفاداری نسبت به خدا مصر بودند. بنابراین یوشع سنگی بزرگ را در زیر درخت بلوطی به عنوان شاهد عهد با اسرائیل برافراشت («قدس خداوند» مذکور در آیه 26، اشاره به خیمه اجتماع در شیلوه نیست، بلکه اشاره به مکان مقدس است).

کارل آرمردینگ (Carl Armerding) در رابطه با مشکل بت‌پرستی چنین می‌نویسد:

بت‌پرستی یکی از گناهانی بوده است که اسرائیل را فرا گرفته بود. اجداد پیشین آنان آنچنانکه در آیه دوم پیداست خدایان غیر را ستایش می‌کردند. وقتی که یعقوب و خانواده‌اش لبنان را ترک کردند، راحیل خدایان پدرش را با خود حمل می‌کرد (پیدایش 31:30-34) ولی وقتی وارد مقصد شدند، یعقوب به خانواده‌اش دستور داد که «خدایان بیگانه» را دور بیندازند و سپس آنها را در زیر درخت بلوطی در شکیم دفن نمود (پیدایش 35:2 و 4). و در همان مکان بود که یوشع به اعقاب یعقوب پیشنهاد کرد که خدایانی را که پدرانشان عبادت می‌کردند، دور بیندازند (آیه 14).

ی - مرگ یوشع

33-29:24) یوشع در سن صد و ده سالگی فوت کرد و او را در **ملك خودش** دفن کردند. مردم اسرائیل تا زمانی که مردمان نسل یوشع زنده بودند، به خدا وفادار ماندند. ما نمی‌دانیم که آیات پایانی رساله یوشع را چه کسی نوشته است، و چنین شناختی هم ضروری نیست، در غیر این صورت نوشته می‌شد.

استخوان‌های یوسف که به تقاضای خودش از **مصر آورده شده بود**، در **شکیم** به خاک سپرده شدند (پیدایش 24:50 و خروج 13:19).

و سرانجام العازار پسر هارون نیز مرد و در کوه افرایم دفن شد.

در پنج آیه آخر این کتاب سه مرتبه به مراسم دفن اشاره شده است: دفن یوشع (آیات 29-31)؛ دفن یوسف (آیه 32) و دفن العازار (آیه 33). این سه نفر همگی در قلمرو یوسف دفن شدند. این سه نفر همگی خدا و کشور خود را به درستی خدمت کردند. یوشع و یوسف در طول زندگی خود رهاندگان بزرگی بودند و العازار نیز در مرگش رهاننده بود، چونکه او کاهن اعظم بود و مرگش موجب رهایی تمام کسانی بود که به یکی از شهرهای ملجاء، پناه برده بودند (آیه 6:20). کتاب یوشع مانند سفر پیدایش و سفر خروج و سفر تثبیه با ضایعه مرگ مردان بزرگ خدائی پایان می‌پذیرد.

«خدا خادمان خود را به خاک باز گردانید، ولی کارش را ادامه داد.»